

مداخله بین المللی بشر دوستانه*

ژاک مورژن
استاد دانشگاه تولوز ۱

مترجم: محمود صوراسرافیل

در نظر اول، گفتاری که در ذیل به رشته تحریر در آمده ممکن است برانگیخته از هیجانی شورانگیز و اتمود کند یا پیروی از مد، چنانکه موضوع آن به یقین در حال و هوای زمان جریان دارد. دفاع و بحث و جدل فراوان است، همچنین اظهارات پر سر و صدایی که در بلند پروازی گوی سبقت از ساده دلی می رباید، و شاهدیم که هیجانی تب آلود می کوشد بر اذهان دست یازد، گویی مسأله مداخله بین المللی در انگیزه ای بشردوستانه همین دیروز عنوان می شد و راه حلش زود به دست می آمد، آنهم به سادگی.

و اما این مسأله همواره با خاطر پریشی هایی پس کهنسال و مستمر و داده هایی پر شمار و بغرنج سر و کار دارد، آنچه بر آن می دارد که در حد امکان با همان واقع گرایی و صفای باطن بررسی شود. بدین لحاظ، رهیافتی حقوقی، که شاید هم در بحثهای جاری کمی نادیده گرفته شده، می بایست امکاناتی فراهم آورد که به تحلیل مطمئن تر داده ها و دشواریهای مورد بحث دست یابد، و سرانجام به

*. L'intervention internationale à titre humanitaire par Jacques Mourgeon, Professeur à l'Université de Toulouse 1.

Journal de Droit International, 1994, N^o 3, p. 643 - 652.

راه‌حلهایی عملی سر باز کند که هم از این مزیت برخوردارند که وجود دارند و هم ممکن است به علت کم‌مایگی موجب سرخوردگی شوند و خشمگین سازند.

در این دیدگاه، جای آن دارد که حق مداخله بشردوستانه، به عبارت دیگر «قانونمندی»^۱ اش را به دقت بررسی کرد. ولی مقدم بر آن لازم است انگیزه‌ها و «توجیهاتش» یعنی «مشروع‌پنداری»^۲ اش را به سؤال کشید؛ همچنین شیوه‌های ملموس به کارگیری اش و یا، به صورتی گسترده‌تر، «فرصت‌گزینی»^۳ اش را نمی‌توان نادیده گرفت.

با این وصف، قبل از پرداختن به اصل موضوع، باید معنی الفاظ را روشن سازیم.

الف. اول این که مداخله^۴ در حالتی است که شخصی (حقیقی یا حقوقی) اقدامی به عمل آورد، خواه به تقاضای یک یا چند شخص ثالث باشد، خواه در اجرای قاعده‌ای حقوقی، قراردادی یا غیر آن. اوضاع و احوالی که اقدام در آن به عمل می‌آید، در نظر گرفته نمی‌شود، نه انگیزه‌ها نه مقاصد. به عکس، باید خاطر نشان ساخت (و مشخصه‌اش همین است) که مداخله سرخود و بی‌مقدمه به عمل نمی‌آید، بلکه یا بنا بر درخواست و تقاضا به عمل می‌آید، یا بنا بر اعمال حق و صلاحیتی که قبلاً مقرر شده باشد. بنابراین، مداخله در کمترین وجه منوط به اجازه اقدام به مداخله است، و در بیشترین وجه منوط به حق اقدام به مداخله. این است که مداخله در اساس از مداخله غیرمجاز^۵ که این روزها بر سر زبانها است، تمیز داده می‌شود. در لغتنامه‌ها اتفاق نظر حاصل است که مداخله

1. *Légalité.*

2. *Légitimité.*

3. *Opportunité.*

۴. چنین مداخله‌ای که ترجمه واژه *intervention* در نظر گرفته شده، در واقع مداخله‌ای است که در بعضی حالات مجاز دانسته شده است. اگر مترجم صفت مجاز را به واژه مداخله وصل نکرده است، در این انگیزه است که در متن اصلی وجود ندارد.

5. *Ingérence.*

غیرمجاز (در بیانی گعنی رگ و بی مجامله) دال بر این است که شخصی در کاری که به او مربوط نیست، دخالت کند، این مداخله، جز تصمیم شخصی که به چنین عملی دست می یازد، بر هیچ عنوان و صلاحیتی قرار ندارد. بنابراین، مداخله غیرمجاز، همانند مداخله بیجا^۴ که مقوله ای همانند آن است، در بیشتر وقتها متضمن این فکر نیز هست که سوء استفاده ای در موضعگیری، رفتار یا عمل تداعی می نماید،

این است که حق به معنای دقیق به وجود نمی آورد، یعنی امتیازی نیست که مبتنی بر قاعده ای حقوقی باشد.

بدین لحاظ، در این گفتار «حق اقدام به مداخله غیر مجاز» ادعایی در نظر گرفته نخواهد شد، آنهم ترکیبی که الفاظش با یکدیگر تضاد دارند، و از نظر حقوقی هم قابل قبول نیست. همچنین در قلمروی حقوق، اندیشه «تکلیف اقدام به مداخله غیرمجاز» مورد توجه قرار نخواهد گرفت، چنین تکلیفی ممکن است القایی از ذهنیگری اخلاقی یا مذهبی و غیره شخصی مداخله کننده باشد، و نه القایی از تعهدی حقوقی.

ب. دوم این که وصف «بشر دوستانه»^۵ ممکن است تا آنجا گسترش یابد که آنچه را که مربوط به خیر و صلاح^۶ بشریت است، در برگیرد. چنین معنایی که از بسیاری جهات فراگیر و از این رو اغلب تقریبی است، مناسب حال نیست و مورد توجه قرار نمی گیرد. معنای دیگری می توان عرضه کرد که محدودتر ولی دقیقتر است، و از این مزیت نیز برخوردار است که در علم حقوق به خصوص حقوق بین الملل به کار برده می شود: آنچه مربوط به حیات انسان است، بشر دوستانه به شمار می رود. در این پندار، دو رشته ملاحظات قابل ذکر است.

اول این که حفظ و صیانت حیات انسان به منزله هدفی نهایی، مستلزم افعال یا ترک افعالی است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم و کم و بیش بلافصل

6. Immixtion.

7. Humanitaire.

8. Le bien.

موجودیت فیزیولوژیک انسان را پیش می‌کشد: نوشاندن و غذا دادن، پناه دادن و پوشاک دادن، حمایت جابجایی‌ها یا بازداشت‌های اجباری، همچنین شکنجه و دیگر «رفتارهای بیرحمانه، غیرانسانی یا مغایر شئون بشری» دامنه و حد شمول بشر دوستی را چنان گسترده‌اند که در تحلیل آخر آنچه را که رنج به بار می‌آورد در بر می‌گیرد، جز مرگ.

چنین معنای دقیقی که از برد و حد شمول گسترده‌ای نیز برخوردار است، در چهار کنوانسیون ژنو ۱۲ اوت ۱۹۴۹ گنجانده شده. به قراری که خواهد آمد، در این کنوانسیونها که در اصل راجع به مخاصمات مسلحانه بین‌المللی است، ماده ۳ هر یک نسبت به مخاصماتی نیز قابل اعمال است که خصیصه‌ای بین‌المللی ندارند. بنابراین ماده، جنگندگان مکلف به درمان‌اند و مجاز نیستند جابجایی‌ها اجباری به عمل آورند و شکنجه روا دارند. همین مفهوم کم و بیش در عداد «اصولی» قرار گرفته که صلیب سرخ در سال ۱۹۶۵ اتخاذ کرده است. بنابراین اصول، صلیب سرخ «... می‌کوشد که در هر اوضاع و احوال رنج‌های انسان را پیشگیری کند و کاهش دهد. حمایت جان و سلامت را وجهه همت خود قرار می‌دهد. ... یاری رساندن به اشخاص را به تناسب رنج‌هایشان و بر طرف ساختن ضروری‌ترین درمان‌هایشان را بر حسب تقدم هر یک ... مورد توجه قرار می‌دهد». می‌توان از خود پرسید که اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۸ دسامبر ۱۹۴۸) که اعلام می‌دارد «هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد» (ماده ۳) و بدین ترتیب «حیات» را با لازم‌ترین شرایطش هماهنگ ساخته، راه‌گشا نبوده باشد.

سپس در این رابطه آیا مقوله بشر دوستی را باید تا مجموعه بی‌انتهای حقوق بشر گسترش داد؟ بعضی اوقات به چنین لغزشی بر می‌خوریم که به حکم منطق به تجویز سیاستی مداخله‌گر مستمر و مساعد به حال حقوق بشر می‌انجامد (چنین است قطعنامه ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۹ انستیتیوی حقوق بین‌الملل). بی‌آنکه این چنین جهت‌گیری را کنار بگذاریم، وضعیتها و در نتیجه مسائلی را که متفاوت‌اند، باید همچنان متمایز نگهداشت. حقوق وابسته به جنبه‌های فیزیکی و حتی

جنبه‌های روانی هستی بشر که در رابطه با جنبه‌های فیزیکی استنباط می‌شوند قلمروی خاص حقوق بشر را تشکیل می‌دهند. منشور ملل متحد بین «... مسائل بین‌المللی از نوع اقتصادی، اجتماعی و فکری» (پاراگراف ۳ ماده ۱) تفکیک قائل شده است. بر همین روال، مقدمه دومین پروتکل الحاقی (۸ ژوئن ۱۹۷۷) به کنوانسیونهای سال ۱۹۴۹، این پروتکل را به صراحت به صورت حقوقی خاص درون حقوق بین‌الملل عام حقوق بشر در می‌آورد. این است که می‌توان گفت جنبه‌های فکری، فرهنگی، مذهبی، اجتماعی... حیات انسان از شمول بشردوستی خارج می‌مانند، بشردوستی محدود است به آنچه اساسی است زیرا آنچه اساسی است در منشاء قرار دارد: حفظ فیزیکی انسان.

درست همین برتری موضوع آن است که مداخله بشردوستانه را به مشروع‌پنداری تردید ناپذیری آراسته که شک آلود نیز هست.

مشروع‌پنداری

آیا انسان را می‌توان بشر دوست دانست؟ وقتی خود را نیکوکار می‌نمایاند، روی به دل رحمی می‌آورد و تا حد دل‌آوری به کمک دیگران می‌شتابد، آیا به حکم فطرت عمل می‌کند؟ شاید. وقتی درماندگی هم‌نوعش را که در گوش او شیون می‌کشد، بانک استغاثه برمی‌آورد و در جلوی چشم او جان می‌دهد، به دیده تحقیر می‌نگرد، آیا بی‌قیدی او طبیعی نیست؟ شاید. پی بردهای تجربی بیانگر هر دو حالت است، این یا آن حالت یا هر دو با هم. هیچ چیز امکان نمی‌دهد که استمرار این دو جنبگی انکار ناپذیر را بر طرف ساخت. در این صورت، چگونه می‌توان به استعارات سن - آگوستن در اثرش تحت عنوان «اعترافات» نیندیشد، استعاره به دستی که می‌تواند هم افتاده‌ای از زمین بلند کند، هم به عمر او پایان دهد؟ چگونه

9. Confessions.

می توان ارضاء خاطر از این پی برد حاصل نکرد که انسان فطرتاً از سر بی قیدی هم دوستدار هم‌نوع خود است هم دشمن او، هم قادر است زنده نگهدارد، هم به چنگال مرگ رها کند؟ ولی سن - آگوستن می افزاید که دست را باید در راه کمک کردن به کار گرفت نه در راه از پای درآوردن، و خیر و صلاح^{۱۰} در همین است. این است که بر اثر عملی فکری دو جنبه ای که در آن واحد هم دلالت می کند بر تمیز خوب از بد و هم برتر دانستن خوبی بر بدی، موضوع به زمینه اخلاق کشانده می شود. قبل از تکوین، اقدام بشر دوستانه و مداخله ای احتمالی که به یاری اش بشنابد، در آنچه به صورت خیر و صلاح تجلی می کنند، مشروعیت می یابند.

بی درنگ موضوع بر زمینه دیگری قرار می گیرد و بدین صورت بیان می شود: اقدام بشر دوستانه را در چه می توان خیر و صلاح دانست؟ در آنچه که تکلیفی اخلاقی انجام می دهد. کدام تکلیف؟ تکلیفی که مسیح در این الفاظ اعلام کرده است: «محبت کنید یکدیگر را؛ چنانکه من شما را محبت کردم، شما هم به یکدیگر محبت کنید. در این است که همه درخواهند یافت که شما پیروان منید، اگر نسبت به یکدیگر محبت داشته باشید»،^{۱۱} فرمانی که به ده فرمان اضافه شده: «تو از برادرت نفرت به دل راه نخواهی داد... ممنوعت را چنان محبت خواهی کرد که به خود کنی»^{۱۲} در ساده ترین وجه، می توان اظهار کرد که چنین تکلیفی در طول زمان همچون تکلیفی مذهبی، عقلانی یا صرفاً «اخلاقی» احساس می شده و با آیین مسیح یا آیین های دیگر (اسلام بدان دامنه گسترده ای داده است) و یا اخلاقیات جمعی سر و کار داشته است؛ خلاصه این که، چنین تکلیفی تا آنجا در بشریت مشترک بوده و هست که «اعلامیه جهانی حقوق بشر» یادآوری و اعلام می کند «کلیه افراد بشر... باید نسبت به یکدیگر رفتاری برادرانه در پیش گیرند» (ماده ۱)، تحسین برانگیزترین متنی که به همه فرمان می دهد چنانچه چکیده تعهدی اخلاقی است که طی قرن‌ها به همه ابلاغ شده باشد. از این رو، به نظر می رسد که مشروع پنداری اقدام بشر دوستانه از جمیع جهات فیصله یافته باشد، از

10. Le bien.

11. Jean, XIII, 34.

12. Lévitique, XIX, 17 et 18.

جمله در جنبه مداخله جویانه ای که در بر دارد.

با این حال، سه داده ای که مغایر ضرورت برادری در سطح جهانی و بدین لحاظ در سطح بشری است، هریک به تنهایی و یا هر سه با هم می توانند مانع هر اقدامی شوند و فکری القا کنند که اقدام بشردوستانه نه نتیجه امر مسلمی است برگرفته از طبیعت، نه از بدهات فکر.

اول این که تکلیف برادری ممکن است ناشناخته بماند و به دست فراموشی سپرده شود یا مورد بی توجهی قرار گیرد، حتی آگاهانه کنار گذاشته شود، و بدین ترتیب قهراً جای به فطرت خودخواهی و بی قیدی سپارد.

سپس، برادری ممکن است تبعیضی به نظر آید و جانب مشخصی اختیار کند، زیرا بیانگر جزئی است از کل. بشریت، غیر از افراد، از واحدهایی جمعی تشکیل یافته، فقط کسانی «همسان»، «همنوع»، «برادر» تلقی می شوند که اوصاف هویت مشخصی عرضه بدارند (نژاد، قومیت، ملیت، مذهب، زبان ...) و هریک از این اوصاف، به تنهایی یا همه با هم موجب می شوند که مداخله بشردوستانه تا حد اقدامی متوجه بعضی افراد تنزل یابد، و مشروعیت ذاتی اش که بر حفظ حیات بنا شده است، گرفتار آشفتگی شود و اختلاف نظر برانگیزد. آیا می توان دم بر نیآورد که فرمان تورات لاوی "فقط «قوم برگزیده» خداوند را مخاطب قرار می دهد؟ و فرمان مسیح فقط «پیروان» اش را و در بهترین وجه همه مسیحیان را و نه بیش؟ و آیا بشردوستی رسته های شوالیه ها در همان دوران جنگهای صلیبی بارزترین مثال «عشقی» کم و بیش محتاط عرضه نمی داشت؟ اگر ایراد گرفته شود که تأیید جهانی «ایمان به ... حیثیت و ارزش شخصی انسان» (مقدمه منشور ملل متحد) حفظ و صیانت انسان را به اعتبار حیثیت و کرامت او مقرر می دارد، می توان متقابلاً دلیل آورد: حیثیت دار کیست؟

بالاخره، واحدهایی جمعی که جوامعی سیاسی به نام دولت اند، به طرز اجتناب ناپذیری مانع اند که مداخله ای بشردوستانه به عمل آید، و تحت دو عنوان. من حیث تجمع، یعنی بنابر اصالت ذات، دولت بنابر کیفیت ذاتی اش دارای چنین

13. Lévitique.

گرایشی است که هر عمل و اقدامی که با اجتماع سر و کار پیدا کند، خود در دست گیرد. من حیث شخصی حقوقی برخوردار از حاکمیت، دولت به خود حق می‌دهد هر مداخله‌ای خارجی را طرد کند، انگیزه‌های حقوقی اش هر چه باشد چندان مهم نیست، حتی اگر داعیه اخلاقی ممکن، جهان شمولی به خود نسبت دهد.

در نتیجه، مسلم این که مسأله مشروع پنداری مداخله بشردوستانه حل شدنی نیست، و در بن بستی منطقی قرار می‌گیرد و از منطقی‌هایی نشأت می‌گیرد که در اساس مغایر یکدیگراند، منطق آرمان و منطق واقعیت. همچنین به نظر می‌رسد که فقط قاعده‌ای که دولت‌ها در روابطشان وضع کنند شاید بتواند این دو منطق را سازش دهد و، اگر بهتر گفته شود، در قبول مداخله بشردوستانه توافقی در حداقل به عمل آید، و بدین ترتیب دیگر در قید مشروعیتی همچنان نامطمئن باقی نماند، بلکه در حد امکان از قانونمندی اثر بخشی برخوردار شود.



قانونمندی

الف. این فکر که معاضدت بشردوستانه را بتوان ناشی از تعهدی حقوقی بین‌المللی دانست و تحت این عنوان مداخله‌ای را مجاز شمرد، به احتمال سر از گذشته‌ای دور در می‌آورد و به هر حال از اثر معروف گروسسیوس «حقوق جنگ و صلح» (۱۶۲۵) نشأت می‌گیرد. چنین فکری بعدها، بر اثر کوشش‌های هانری دونان^{۱۴} سوئیس تحقیق یافت. صحنه‌های جنگ وحشتبار سولفرینو^{۱۵} (۱۸۵۹) او را برانگیخت که در آغاز «صلیب سرخ» را به وجود آورد که اولین سازمان بین‌المللی (هرچند در بخش خصوصی) اقدام و عمل در این زمینه به شمار می‌رود. سپس در

14. De jure bellum ac pacis.

15. Henri Dunant.

16. Solférino.

انگیزه تدوین کنوانسیون‌هایی بین‌المللی تلاش کرد که بعداً انعقاد یافتند، ولی به علت موضوع و عده دولتها عضو کم شمار ماندند (کنوانسیونهای ژنو ۱۸۶۲، ۱۹۰۶ و ۱۹۲۵ راجع به مجروحان و اسیران جنگی؛ کنوانسیونهای لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ راجع به جنگ زمینی و جنگ دریایی).

زیانهای دامنه دار بی سابقه‌ای که جنگ جهانی دوم به بار آورد می‌بایست به سیستم حقوقی گسترده‌تری می‌انجامید و در دو مرحله تحقق می‌یافت: مرحله‌ای که طی آن چهار کنوانسیون ژنو سال ۱۹۴۹ راجع به خسارات ناشی از مخاصمات بین‌المللی و وارد بر جنگندگان، اسیران، مردم غیرنظامی و اموال انعقاد یافته‌اند؛ مرحله‌ای که طی آن دو پروتکل الحاقی (ژنو، ۱۹۷۷) به تصویب رسیده‌اند که پروتکل دوم راجع به مخاصماتی است که ویژگی‌ای بین‌المللی عرضه نمی‌دارند.

چنین مجموعه قواعد به توفیق قابل توجهی دست می‌یابد چنانچه کنوانسیونهای سال ۱۹۴۹ به تقریب رکورد الحاق به کنوانسیونهای بین‌المللی را می‌شکند (۱۷۴ الحاق در اول ژانویه ۱۹۹۳)، و پروتکل‌ها را در وضع مطلوبی قرار می‌دهد (در همان تاریخ، ۱۱۸ الحاق به پروتکل اول و ۱۰۸ الحاق به پروتکل دوم). این مزیت را نیز داراست که در سطحی کم و بیش جهان شمول وجود تکلیفی را در معاضدت و «برادری» اعلام می‌دارد. بدین ترتیب، تبعیض و به خصوص تبعیض نژادی را بین اشخاص ذی نفع از بین می‌برد. با این حال، به دو دلیل نظرها را باید کمی تعدیل کرد.

اولین نتیجه‌ای که وضعیت بحرانی پر شدتی فراهم می‌آورد، بار کاربرد قواعدی را که به منظور مقابله با آن در نظر گرفته شده، سنگین می‌سازد، حتی بر آن می‌دارد که به عمد کنار گذاشته شوند. چنین تعارضی را که به حال انسانها هم دردناک است هم مصیبت بار، به آسانی می‌توان توجیه کرد. در زمینه‌ای که با آن سر و کار داریم، تصاویر به چندین می‌رسند. رفتار عراق در جنگ خلیج (فارس) و در حال حاضر بوسنی را می‌توان در نظر گرفت، آنهم دو دولتی که به عضویت کنوانسیونهای سال ۱۹۴۹ و پروتکل‌های سال ۱۹۷۷ در آمده‌اند.

سپس این قانونمندی آغازین ضعف خودش را سازمان داده است، به طوری که نه فقط از حالات مخاصمه مسلحانه فراتر نمی‌رود، بلکه به خصوص بر حاکمیت دولت هم قرار دارد و حاکمیت دولت مقدم بر هر چیز مانع هرگونه مداخله خارجی است. این است که چندی است، جامعه دولتها در تلاش دستیابی به قانونمندی نوینی است که بر قانونمندی موجود افزوده شود، و بدین ترتیب دامنه اهمیت اقدام و مداخله بشر دوستانه گسترش یابد، بی آنکه به هر حال امکان دستیابی به این مداخله تعمیم یابد (ج).

ب. «حقوق ناشی از کنوانسیونهای ژنو» در بررسی های دیگر موضوع تحلیلهای ارزشمندی قرار گرفته است، و در این گفتار می‌توان بدین نکته مجمل اکتفا کرد که این حقوق مداخله‌ای محدود مجاز می‌دارد زیرا از جمیع جهات منوط به تصمیم (و بی اعتمادی...) حاکمیت دولتی است که مداخله در سرزمینش به وقوع پیوندد. در صلاحیت انحصاری همین دولت است که چنین مداخله‌ای را خواستار شود یا بپذیرد و در اختیار، نه دولتها، بلکه سازمانهای تخصصی در اقدامات بشر دوستانه قرار دهد که یا بسته به سازمان ملل متحداند (کمیساریای عالی پناهندگان، یونیسف،...) و یا از طرف این سازمان مجاز اعلام شده‌اند (چندین سازمان غیردولتی داخلی یا بین‌المللی، و صلیب سرخ در رأس آنها)، با این توضیح که مداخله‌کننده باید همچنان «بیفرضی»^{۱۷} یا «بیطرفی»^{۱۸} مطلق نشان دهد، وگرنه دولت مورد نظر می‌تواند به فعالیتش پایان بخشد.

اولویت اصل حاکمیت و بنا بر اصل منع مداخله که نتیجه منطقی آن است، موجب شده‌اند که ماده ۳ پروتکل شماره ۲ جداً دولتها را از مداخله بر حذر دارد: «۱. هیچیک از پروتکل‌های حاضر، در انگیزه لطمه زدن به حاکمیت دولتی مورد استفاده قرار نخواهد گرفت... ۲. هیچ مقررهای در پروتکل حاضر به منزله توجیه مداخله‌ای مستقیم یا غیرمستقیم، و به هر دلیل که باشد، در مخاصمه‌ای مسلحانه یا در امور داخلی یا خارجی دولت معظم متعاهدی که مخاصمه در سرزمینش به وقوع

17. Impartialité.

18. neutralité.

می‌پیوندند مورد استیاد قرار نخواهد گرفت». زمینه‌های سیاسی این کنوانسیونها به چنین برخوردی «ارادی» برمی‌انگیزند: زمینه سیاسی جنگ سرد در سال ۱۹۴۹؛ بعدها، جریان استعمار زدایی و پیدایش دولتهای نوخاسته و بی‌ثبات. نظام حقوق بین‌الملل به خصوص در همین جهت تحول می‌یافت؛ حال و هوای خود محوری،^{۱۹} که بر پاراگراف ۷ ماده ۲ مبتنی است و طبق آن «هیچیک از مقررات منشور حاضر ملل متحد را مجاز نمی‌دارد که در اموری که ذاتاً جزء صلاحیت داخلی هر دولت است دخالت نماید...»، اصلی که مجمع عمومی لازم پنداشت که قویاً در قطعنامه ۲۶۲۵ (XXV) ۴ نوامبر ۱۹۷۰ «راجع به اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری بین دولتها» مورد تأیید مجدد قرار دهد، به ویژه اصل ششم «برابری حاکمیت پذیر دولتها» که طبق آن «تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولتها مصیون از تعرض اند».

مسلم این که بند ۷ ماده ۲ به نرمشهایی دست یافته است، چنانچه بنا بر عملکردی که حاصل شده، جامعه دولتها را مجاز دانسته همین که «موضوعی متضمن نفعی بین‌المللی» به میان آید، از مجرای دولتها هم که نباشد، از طریق سازمانهای بین‌المللی مداخله نماید.

بنابر همین عملکرد، چنین موضوعاتی به طور مسلم اقدامی را نیز در برمی‌گیرد که به طور کلی در جهت رعایت حقوق بشر و به خصوص حق حیات و از این رو معاضدت بشر دوستانه به عمل آید. کنوانسیونهای سال ۱۹۴۹ و از آن بیشتر پروتکل‌های سال ۱۹۷۷ که در مجموع در این کادر قرار دارند (رجوع به صفحه‌های قبل)، نباید طوری تفسیر شوند که اقدام دولتها را، مع‌الواسطه هم که باشد، نفی کرد. وانگهی، کنوانسیونهای سال ۱۹۴۹ الزامی برعهده دولتهای عضو گذاشته‌اند که «در هر اوضاع و احوال، حقوق انسانی را رعایت و وادار به رعایت کنند» (ماده ۱) و پروتکل الحاقی اول (راجع به مخاصمات مسلحانه‌ای که مشخصه‌ای بین‌المللی عرضه می‌دارند) مقرر می‌دارد: «در صورت نقض شدید کنوانسیونها و پروتکل حاضر، دولتهای معظم متعهد ملزم‌اند چه جمعاً چه فرداً با

19. Volontariste.

20. égocentrisme.

همکاری مثل متحد و طبق منشور اقدام و عمل کنند) (ماده ۸۹). در نهایت، فکر متوجه روشهای کلاسیکی می شود که وادار به تعدیل می کنند، از قبیل فشارهای روانی، دیپلماتیک، اقتصادی. در عوض، کنوانسیونها حتی به طور تلویح هم مجاز نمی دارند که گام آخر را برداشت و در سرزمین مداخله کرد، و این خود نسبت به حقوق بین الملل عام عدول می کند که خارج از موارد، وضعیتها، شرایط و ترتیبات بسیار مشخصی نمی توان در نظر گرفت، زیرا بسیار محدود مقرر شده اند.

روبهم رفته، قانونمندی آغازین ضعیفی در بردارد که گویی همذات خود آن است، به قراری که نتوانسته کارآیی اش را گسترش دهد و از این رو نتوانسته با وضعیتهایی مقابله کند که به نیت آن استنباط شده است. وانگهی آیا این نکته معنای تلخی در بردارد که کنوانسیونهای سال ۱۹۴۹ و پروتکلهای سال ۱۹۷۷، در بین قابل اعمال ترین کلیه کنوانسیونهای بین المللی، در شمار کنوانسیونهایی نیز قرار دارند که کمتر رعایت شده اند؟

این قانونمندی کمبود دیگری در بردارد که شاید چندان جدی نباشد زیرا آسانتر اصلاح پذیر به نظر می رسد، و مربوط به این است که جز در فرضیاتی که «مخاصمات مسلحانه» وصف می شوند، در فرضیات دیگر کاربرد ندارد. این کمبود در وحله اول شامل وضعیتهای درماندگی و آفتهای خطیری است که از هر جهت خارج از مخاصمات مسلحانه تحقق می یابند، خواه ناگهانی روی دهند (بلاای طبیعی) خواه معلول وضعیتی مزمن باشند (بیشتر سخت ترین مصائب ناشی از توسعه نیافتگی)؛ و در ثانی، آشفتگی های شورش گونه ای که هنوز در زمان و مکان دامنه چندان گسترده ای نیافته اند که به صورت مخاصمه عرض اندام کنند.

بی شک، در چنین حالات احتمالی نوعی حقوق بین الملل قابل اعمال به نظر می رسد، حقوقی حاکم بر بازیگران بین المللی در زمینه ای انسانی (ارگانهای سازمانهای بین الدولی دولتی و سازمانهای غیردولتی). با این حال، مسلم است که نوعی حقوق بین الملل که خاص چنین حالات احتمالی باشد مطلقاً وجود ندارد. و تلاشهایی که به تازگی در انگیزه برطرف ساختن این کمبود قابل ملاحظه به عمل آمده، تا حال حاضر چندان پیشرفتی نداشته اند.

ج. بین کنوانسیونهای سال ۱۹۴۹ و قطعنامه ۴۳/۱۳۱ مصوّب مجمع عمومی ملل متحد در تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۸۸ که ابتکار قانونمندی نوینی در معاضدت بشردوستانه و مداخله‌ای تحت این عنوان در دست گرفت، چهل سالی می‌گذرد! در این انگیزه که سستی و بیحالی جامعه دولتها از بین برود و دولتها به تکلیف رعایت روابط برادری جلب شوند و در عین حال حاکمیتی را همچنان حفظ کنند که اگر از دست بدهند دیگر دولت به شمار نخواهند رفت، می‌بایست پیشرفتهایی در رسمیت و حمایت بین‌المللی حقوق بشر حاصل می‌شد، و، به یاری وسایل خبررسانی، خبر از چندین تراژدی بشری جمعی به اطلاع عموم می‌رسید، همچنین می‌بایست فشار مستمر عقاید گوناگون و از همه مهمتر عقاید سازمانهای غیردولتی عهده‌دار رسالتی بشردوستانه اعمال می‌گردید.

آغازین تلاش بعدی در دستیابی به حقوقی نوین‌یاد به طور عمده از طرف سازمان ملل به عمل آمده، و سازمان ملل، به مقتضای وضعیتهای ملموس و مورد نظر، دو راه در پیش گرفته است که تا حدی متفاوت اند: راه مداخله‌ای که از جانب دولتی سر نزنند و آنهم نسبت به وقایعی که مخاصمه‌ای در میان نباشد: راه مداخله دولتها در حالاتی که مخاصمه‌ای در گرفته باشد ولی منحصرأً بنا بر تصمیم و تحت نظارت مستمر سازمانی بین‌المللی، مرجحاً سازمان ملل متحد.

۱. بنا بر قطعنامه ۴۳/۱۳۱ (که به نحوی به موجب قطعنامه ۴۵/۱۰۰ تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۹۰ راجع به ترتیب دادن «دالانهای انسانی»^{۲۱} تمدید شده)، جامعه دولتها سرانجام نسبت به «معاضدت بشردوستانه در حق قربانیان مصائب طبیعی و وضعیتهای اضطراری از همین نوع» را مقدمتاً در صلاحیت دولت محل وقوع مصیبت قرار می‌دهد، و این دولت می‌تواند بدخواه مداخله‌ای خارجی را خواستار شود یا قبول کند، مداخله‌ای به هر حال فرعی که هیچگاه نباید منشائی دولتی داشته باشد، چنانچه جز از طریق سازمانهای بین‌المللی غیر حکومتی نمی‌تواند اعمال شود، دولتها چنین سازمانهایی را «حمایت می‌کنند» ولی جانشین آنها نمی‌شوند. مداخله مستقیم دولتها که به ابتکار خودشان دست به عملیات بزنند، طرد شده.

2 L "Couloirs humanitaires.

علاوه بر این و بنابر حقوق بین المللی حقوق بشر تصریح شده (و چندان لزومی به گفتن نداشت) که در این باب رعایت اصل منع تبعیض الزامی است. در نظر اول، این قطعنامه‌ها نسبت به دولتهای مصیبت زده الزام آور نیستند، جز اینکه مجمع عمومی ملل متحد این دولتها را «فرا می خواند» یا از آنها «خواستار می شود» به چنین مداخله‌ای توسل جویند و یا آن را قبول کنند. با این حال نمی توان فراموش کرد که قطعنامه‌هایی که توصیه در بردارند و در منشاء فاقد قدرت حقوقی اند توانسته‌اند بر اثر گذشت زمان اعتباری حقوقی در حد اعتبار کنوانسیونهایی کسب کنند که کم و بیش متروک مانده‌اند. مسلم اینکه چنین حقوقی (اگر حقوقی وجود داشته باشد) کم‌مایه به نظر می‌رسد، چنانچه در عمل جز به اراده دولت مورد نظر به جریان نمی‌افتد. به عکس در وضعیتهایی که مخاصمه در میان باشد، ترتیبات دیگری مقرر است.

۲. راجع به چنین مداخله‌ای، چهار وضعیت که در زمانی نه چندان دور اتفاق افتاده و همچنان مسأله روز باقی مانده‌اند، و به حکم نتایجی که در عمل و تجربه به دست داده‌اند، سنگ زیر بنای حقوق نوینی را گذاشته‌اند که حق مداخله‌ای در دست و در انحصار سازمانهای بین‌الدولی قرار داده‌است.

عراق - کسی پس از پایان جنگ خلیج [فارس]، شورای امنیت ملل متحد طی قطعنامه ۶۸۸ به تاریخ ۵ آوریل ۱۹۹۱ «اصرار می‌ورزد» که «عراق اجازه دهد که سازمانهای بین‌المللی انسانی بیدرنگ بتوانند به کلیه کسانی که در سراسر عراق احتیاج به کمک دارند دسترسی یابند و کلیه وسائلی را که به منظور فعالیتشان لازم دارند در اختیارشان بگذارند»، اعضای ائتلاف متحد (انگلستان، ایالات متحد، فرانسه ...) بدین ترتیب صلاحیت یافتند به منظور آسان ساختن و حمایت این فعالیتهای بشردوستانه در محل اقدام و عمل کنند، کل این ترتیبات را فرستاده ویژه دبیر کل هماهنگ می‌سازد. این قطعنامه به خصوص نسبت به کردستان عراق به طور مؤثری به اجرا گذاشته شد، آنهم با وجود خودداری عراق که در اول کار به تندی

۲۲. کلمه «فارس» از طرف مترجم اضافه شده‌است.

علیه «مداخله غیرمجاز» ناسزا می‌گفت ولی سرانجام به همکاری تن در داد.

بوسنی - در این وضعیت، سازمان ملل متحد گامی فراتر نهاده است. شورای امنیت طی قطعنامه ۷۵۲ به تاریخ ۱۵ مه ۱۹۹۲ خاطر نشان ساخت که در این دولت «احتیاجی فوری به کمک بشردوستانه» وجود دارد. کمی بعد، بنا بر قطعنامه ۷۵۸ به تاریخ ۸ ژوئن، هر اقدام بشردوستانه‌ای که در این کشور به عمل آید تحت اختیار «انحصاری» ملل متحد و تحت حمایت نیروهای نظامی چند ملیتی قرار گرفت که سازمان ملل^{۲۲} ترتیب داده است. نظر به مشکلاتی که اجرای این قطعنامه در محل به بار می‌آورد و جنگندگان به آن ترتیب اثر نمی‌دادند، شورای امنیت سرانجام مبنای کار را بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد گذاشت، و این فصل به این شورا حق تصمیم‌گیری می‌داد، تا بتواند «خواستار شود» که اقدام بشردوستانه‌ای را که بدین ترتیب سازماندهی شده از طرف «کلیه طرفها و ذی‌نفعان دیگر» امکان پذیر شود (قطعنامه ۷۷۰ به تاریخ ۱۳ اوت)؛ توقعی به طور مسلم بیجا، چنانچه چند بار عنوان شده است.

سومالی - باز هم به موجب فصل هفتم منشور ملل متحد (و فصل هشتم منشور راجع به موافقتنامه‌ها و سازمانهای منطقه‌ای)، شورای امنیت (قطعنامه ۷۹۴ به تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۹۲) تصمیم گرفت عملیات نظامی دامنه‌داری در پیش گرفته شود که انگیزه‌اش در عین حال که آسان ساختن اقدامات بشردوستانه است، پایان بخشیدن به جنگی داخلی به امید دستیابی به راه حل سیاسی مخاصمه نیز باشد، عملیاتی که به نیروهای نظامی بعضی اعضای ملل متحد (ایالات متحد آمریکا به طور عمده، ایتالیا و فرانسه، پاکستان و اعضای دیگر) واگذار گردید و تحت کنترل مستمر و رهنمودهای شورای امنیت قرار داده شد.

لیبریا - (اگر در فرانسه سه مورد فوق کمتر مورد توجه قرار گرفته، بدان علت

23. FORPRONU.

است که مستقیماً در آن شرکت نداشته است). این وضعیت از نوع واقعه سومالی است، با این تفاوت جالب که، در بدو امر سازمان ملل را به گیرودار نکشاند، بلکه سازمانی منطقه‌ای را که همان جامعه اقتصادی دولتهای آفریقای غربی^{۲۴} است در صحنه عملیات وارد کرد. در تاریخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۹۰، این جامعه به منظور کمک به دستیابی به نوعی راه حل، آنهم در کشوری که عملاً فاقد قدرت حکومتی است و درکش و واکش جنگی خونبار دست و پا می‌زد، اعلام صلاحیت کرد. در ۶ اوت ماه بعد، نیرویی نظامی بین دولتها به منظور مداخله گرد آورنده نیجریه (که قسمت عمده سهمیه‌های نظامی و مخارج آن را فراهم می‌کرد)، غنا، گامبیا سیرالئون ترتیب داده شد که وظیفه‌اش را کمک به اقدامات بشردوستانه، دستیابی به آتش بس و سرانجام برقراری صلح در نظر گرفتند. این جامعه که از «سازمان وحدت آفریقا» جز پشتیبانی لفظی چیزی به دست نیاورد، به منظور درخواست و کسب کمک بشردوستانه مهم، به سازمان ملل متحد و جامعه اقتصادی اروپا روی آورد. جز این، در عملیات کوتاه مدتی شرکت جست که ایالات متحده ترتیب داده بود و محدود به تخلیه اتباع این دولت و اتباع خارجی دیگر می‌شد. در آغاز سال ۱۹۹۳، حاصل کار جامعه اقتصادی دولتهای آفریقای غربی توفیقی نسبی ولی دلگرم کننده به نظر می‌رسد.

در پرتو این وقایع، در بعضی موارد یقینهایی حاصل شده است.

اول این که فوریت بشردوستانه (افسوس!) بهره مند از فوریت سیاسی است که یا در پیشگیری جنگی داخلی پر حدت و شدت و خطیر بین المللی (عراق) تجلی می‌کند یا در تلاش فرو نشانیدن آتش چنین جنگی. چنین رابطه‌ای بین بشردوستی و سیاست امکان می‌دهد که بشردوستی در عداد «اقدام در مورد تهدید علیه صلح، نقض صلح و اعمال تجاوز» (عنوان فصل هفتم منشور ملل) قرار گیرد، خواه در رابطه با «تدابیری که متضمن استعمال نیروی مسلح نباشد» (ماده ۴۱)، خواه در رابطه با تدابیری قهری که مشخصه‌ای نظامی در برداشته و طبق ماده ۴۲ مورد تصمیم شورای امنیت قرار گرفته باشد. در دیدی گسترده تر، لزوم برقراری

24. Communauté Économique des Etats de l'Afrique de l'Ouest.

صلح، گستردگی مقتضیات بشردوستی تا حدی به هم آمیخته اند که جامعه دولتها یا در مجموع (چه سازمان ملل متحد به تنهایی اقدام کند، چه با همکاری سازمانهای بین‌الدولی دیگر) یا از طریق بعضی نهادها (سازمان منطقه‌ای) تصمیم به مداخله‌ای به عنوان بشردوستانه بگیرد، و نه فقط به این عنوان، مداخله‌ای که در برابر آن نمی‌توان اصل منع مداخله را پیش کشید، درست به همین علت که وخامت وضعیتهای سیاسی و بشردوستی ایجاب می‌کند که این اصل کنار گذاشته شود.

سپس، پر واضح است که مداخله از جمیع جهات، در تیول سازمانی است که اعضایش بیش از ابزارهایی نیستند که تنگاتنگ تابع آنند بالاخره در مفهومی مخالف می‌توان قیاس کرد که اقدام شخصی دولتها حتی به عنوان بشردوستی پذیرفته نیست و بر اثر کیفیت غیرمجاز مداخله‌ای غیرمجاز^{۲۲} به شمار می‌رود نه مداخله‌ای مجاز.^{۲۳} حتی می‌توان نتیجه گرفت که وقتی «تهدید علیه صلح» یا نقض صلح در میان نباشد، مداخله بشردوستانه نه همان در اختیار سازمانی بین‌الدولی قرار نمی‌گیرد، بلکه در بهترین وجه در اختیار سازمانهای غیرحکومتی قرار می‌گیرد که برحسب مورد در کادر کنوانسیونهای ۱۹۴۹ و ۱۹۷۷ یا قطعنامه ۴۳/۱۳۱ اقدام می‌کنند (رجوع شود به فوق).

در این رهگذر، حتی در جهت عکس، می‌توان به این نکته پی برد که نسبت به سندی که به تاریخ ۲۱ ژانویه ۱۹۷۶ در پاریس در کنفرانسی بین‌المللی در بخش خصوصی تحت عنوان «حقوق و اخلاق بشردوستی» به تصویب رسیده، بسیار دور افتاده‌ایم، آنهم سندی که «دولتها» را متعهد ساخته که در «حق قربانیان در کسب معاضدت بشردوستانه» در جمیع احوال شرکت جویند، و نقش ممکن سازمانهای بین‌الدولی را به سکوت برگزار کرده است. اگر عملکرد جدید که منبع قانونمندی نوینی است، تویحاً در جهت نفی چنین موضعگیری است، به احتمال زیاد چون سیاسی است، نامناسبترین هم بوده است.

25. Ingeréce.

26. Intervention.

فرصت‌گزینی

کاربرد هر قاعده حقوقی ممکن است نرمش و تغییر پذیری مفروطی بیابد تا حد و مرز حل مشکلات وجدانی پیش برود، و این خود بر حسب چند انتخاب احتمالی تحقق می‌یابد که در اصطلاح «فرصت‌گزینی» خلاصه می‌کنند و به خصوص مربوط اند به زمان و شیوه‌های کاربرد قاعده (و در نهایت، نبود کاربرد). از این دو جنبه، نظام حقوقی نوین حاکم بر مداخله بشردوستانه کاربردی عرضه می‌دارد که هم به ندرت تحقق می‌پذیرد (الف) و هم مشکل به بار می‌آورد (ب). به قراری که بیم آن نیز می‌رود که ضرری بیش از نفع داشته باشد (ج).

الف. اگر بتوان رعایت قطعنامه ۴۳/۱۳۱ را در حالاتی بجز مخاصمات مسلحانه اصولی پنداشت، در عوض، تصمیمات شورای امنیت و جامعه اقتصادی دولتهای آفریقای غربی که در فوق آورده شد، هر دو به موارد ملموسی اختصاص یافته اند که در مجموع نسبت به آنها در نهایت احتیاط برخورد کرده اند. و اما این موارد بیانگر وضعیتهای استثنایی حتی نهایی است: وضعیت دولتی (همچون عراق) که دارای کنیه اوصافی است که مشخصه دولت به شمار می‌روند، ولی از جهات دیپلماتیک، نظامی و سیاسی گرفتار ناتوانی است، و چندی است (و هنوز هم) تحت نظارت تنگاتنگ ملل متحد قرار داده شده؛ به عکس، وضعیت دو دولت لیبریا و سومالی به قراری است که فاقد دستگاه حکومت اند و در آناش کاملاً به سر می‌برند؛ بین این دو حالت، وضعیت دولتی همچون بوسنی که دارای دستگاه حکومتی است، ولی در ناتوانی فزاینده‌ای به سر می‌برد و یارای آن را ندارد در برابر جنگی داخلی و فراگیر قدامت کند. این است که جامعه دولتها درصدد برآمده است که کمبود یا نبود قدرت حکومتی را جبران کند.

آیا جامعه دولتها نسبت به دولتی هم که کم و بیش به طور عادی وظایفی انجام می‌دهد اقدام خواهد کرد، هرچند درگیر آشفتگی‌های داخلی مهمی باشد که

به صورت مخاصمات مسلحانه تجلی می‌کنند؟ مسأله‌ای است پس حساس، آنهم در زمانی که مخاصمات بین دولتها رو به کاهش‌اند، در حالی که مخاصمات مسلحانه‌ای که خصلتی بین‌المللی عرضه نمی‌دارند رو به افزایش به نظر می‌رسند (امروز آنگولا، ارمنستان، جمهوری آذربایجان، کلمبیا، هندوستان، سری‌لانکا؛ فردا؟). به حکم عقل، می‌توان چنین پنداشت که جامعه دولتها مداخله‌ای، به عنوان بشردوستانه یا به عنوان دیگر به عمل نخواهد آورد، خواه بدین علت باشد که درخواست و تقاضایی در میان نیست، خواه بر اثر سستی یا بر اثر امتناعی مبتنی بر اصل منع مداخله. در این انگیزه که مداخله بشردوستانه از بین نرود، تنها اقدامی که می‌ماند به یاری بخت و اقبال همان توسل به حقوق پروتکل‌های ژنو است که آنهم اغلب بی‌اثر به نظر می‌رسد، به خصوص پروتکل دوم سال ۱۹۷۷. بنابراین هم‌پیشداوری است هم‌گزاره‌گویی که تصمیمات مثل متحد و جامعه اقتصادی آفریقای غربی را برخوردار از بُرد و آینده‌ای دانست که جامعه دولتها هنوز خواستار آن نیست زیرا خود می‌داند که در حال حاضر توان ندارد که توفیقی به دست آورد.

حتی اگر مداخله بشردوستانه محدود به وضعیتهایی کم‌شمار شود که بیانگر حالات نهایی‌اند، ممکن است مشکلاتی جدی به بار آورد که ناشی از شیوه‌های آن است.

ب. دربارهٔ مخارج هنگفت عملیات حفظ صلح، احتیاج به قلم‌فرسایی نیست که اگر کمک و سخاوتمندی بعضی دولتهای شرکت‌کننده نباشد، سازمانهای بین‌المللی توان ندارند که از پس آن برآیند. گفتن هم ندارد که این سازمانها با چندین مشکل دیوان‌سالاری و لجیستیک مواجه‌اند که ممکن است آنها را از فعالیت باز دارند، در شترافرو برند و بین بازیگرانشان تفرقه بیاندازند.

به عکس، جنبهٔ سیاسی این قبیل عملیات و بازتابی که بر اقدام بشردوستانه خواهد داشت، بیشتر جلب توجه می‌کند. مسلم این که مداخلهٔ بین‌المللی همیشه سیاسی است، زیرا دولتهایند که راجع به آن تصمیم می‌گیرند (حتی وقتی از مجرای

سازمانهای بین المللی اقدام می شود) و دولتهایند که آن را به اجرا در می آورند، آنهم در انگیزه هایی که با وضع دولت مورد نظر سر و کار دارد. مداخله بشردوستانه تابع و پیرو نسبت قوای پیچیده ای است و بر حسب تحول وضعیتی که در آن قرار دارد، یا توفیق به دست می آورد یا به شکست می انجامد، بی آنکه هیچگاه از مقصد و هدفی منحرف شود که در آغاز اقدام بشردوستانه نیست بلکه صلح است، و صلح هدفی سیاسی است. پیروی بشردوستی از سیاست می تواند بشردوستی را هم قوت بخشید و هم به شکنندگی کشاند. این کیفیت بر حسب اوضاع و احوال متغیر است. این گزاره وقتی باز هم صحیح تر به نظر می رسد که سیاست بر اثر فشار نظامی وارد میدان عمل شود.

ج. چنانچه در کشاکش وضعیت مخاصمه آمیزی حاد، آیا مداخله نظامی یارای آن را دارد که به درستی از اقدام بشردوستانه حمایت کند؟ مثالهایی که از چندی پیش در دست است امکان نمی دهد که بتوان یقین حاصل کرد. وضعیتهایی را شاهدیم که در جریان برخورد بین نیروی مداخله کننده و جنگجویان بازتابهای شومی بر اقدام بشردوستانه داشته اند؛ وضعیتهای دیگر که خوشبختانه بیشتر روی داده اند، به حال اقدام بشردوستانه سودمند واقع شده اند. ولی در مجموع بیم آن می رود که اقدام بشردوستانه و اقدام نظامی درست سازش نیابند، و به زبان بشردوستی بیانجامد.

چرا که مداخله نظامی چند جانبه که ذاتاً سیاسی است حتی وقتی تحت نظارت سازمانی بین المللی قرار داده شود، جانبدار حتی ترجیحی است، هرچند به مراتب کمتر از مداخله ای نظامی که یک یا چند دولت به ابتکار خودشان در پیش گیرند در اصل، اقدام بشردوستانه غیرسیاسی است و به بی طرفی می گراید. در هریک از این روشها و رفتارها، نیتها و مقاصد به قدری متفاوت اند که منافعشان دیر زمانی هماهنگ نخواهد ماند. ممکن است گفته شود هر دو به پایان رنجها می انجامند. درست است. ولی فراموش نشود که مداخله نظامی - سیاسی از اشتغال خاطر دولتها نشأت می گیرد، حال آنکه انگیزه اقدام بشردوستانه نگران حال بشر

است، و در اینجا بین این دو ناسازگاری است. از این رو، هنوز یقین حاصل نیست که اقدام بشر دوستانه که خود را دنباله روی مداخله نظامی قرار دهد، چیزی به دست بیاورد. بی آنکه برخلاف عقیده بعضی تا آنجا پیش برویم که اقدام بشر دوستانه را بدین ترتیب دستاویز سیاستی بین المللی استنباط کنیم که از بیم کج راهی و شاید هم قلب ماهیت در امان نیست. با این وصف، نمی توان کوششهای اخیر و دشواری را محکوم کرد که به تازگی جامعه دولتها، چه از لحاظ حقوقی چه بالفعل، در جهت قوت بخشیدن به کارآیی اقدام بشر دوستانه، آنهم در اوضاع و احوال جنگهای چنان فاجعه آمیزی به کار برده است که مداخله بین المللی الزام آور شود. ولی، این روزها، پیشرفت در همین جا متوقف می گردد، در کرانه فضاهای گسترده کینه و وحشت، در هیأت نگارگری «دزاستر»^{۲۷} که سر از تصویر برداریها عادی عکسبرداران درمی آورد، مگر گویای^{۲۸} دیگری جاودانه سازد.

منابع

Bibliographie utilisée (plusieurs des publications citées contiennent nombre de références):

- M. Bettati, "Un droit d'ingérence?": RGDIP 1991, P. 639.
- M. Bettati et B. Kouchner, Le devoir d'ingérence (ouvrage collectif), Denoël, 1987.
- C. Couderc, Le devoir d'intervention en matière humanitaire, Mémoire polycopié, Toulouse I, 1990.
- P.M. Dupuy, "Urgence pour l'urgent": Le Monde diplomatique, janv. 1993.
- J. Eliasson, "Renforcer le mandat des interventions

27. Désastres.

28. Goya.

humanitaires": Le Monde, 14 janv. 1993.

- A. Joxe. "Humanitarisme et empire" Le Monde diplomatique, janv. 1993.

- F. Satchivi, "La règle de l'ingérence humanitaire en droit international" : Les petites affiches. 1992, no 17, p. 11.

- C. Sommaruga, "Faut-il repenser l'action humanitaire?": Le Monde, 19 fév. 1993.

- M. Torrelli, Le droit international humanitaire. P. U. F. "Que sais - je?" , no 2211.

D. Turpin, "Les conflits armés de caractère non international": Annales de la Faculté de Droit et de Science politique l'Université de Clermont - Ferrand, LGDJ, 1987, p. 119; la mise en oeuvre et le développement progressif du droit international humanitaire en France. Les petites affiches, 1990, no 71. p. 4 et s.



پښتونخواه علوم انساني و مطالعات فرېنگي
پرتال جامع علوم انساني